

رایحه انسجام در عهد رضوی

(مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ)

□ حجت الاسلام و المسلمین محمد فاکر میدی*

چکیده

نویسنده در این مقاله با نقل بخشی از عهدنامه رضوی که بیانگر فلسفه پذیرش ولایت عهدی حضرت رضا(ع) است، به دو محور اساسی در دو بخش اشاره می‌کند: نخست اموری را که می‌توان از آن رایحه و بوی انسجام را استشمام کرد، بررسی می‌کند. عنوان «امیرالمؤمنین» برای مأمون، طلب موفقیت، تمجید از خلیفه، احترام به مفاد عهدنامه نیز اقتدا به سیرت علوی(ع) از آن جمله‌اند. در بخش دوم، به زمینه‌ها و عوامل رویکرد به انسجام، از جمله پرهیز از تشتت دین، مبارزه با از هم‌پاشیدگی امت، نوپایی جامعه، خنثا کردن توطئه‌ها و اغتنام فرصت می‌پردازد.

نویسنده در بخش سوم به راهکارهای حفظ انسجام در عصر حاضر می‌پردازد و در آن ابتدا به برخی از نقشه‌های دشمن اشاره می‌کند و در ادامه پس از ترسیم خطوط کلی در رسیدن به انسجام که در بیان رضوی(ع) آمده است، با پذیرش آن به عنوان اصل همیشه جاوید در مسیر خنثا کردن نقشه‌ها، اموری را بر می‌شمرد.

کلیدواژه‌ها: انسجام، عهدنامه رضوی، امام رضا(ع)، تشتت دین، اضطراب مسلمانان، عصیتهای قومی، تکفیر و فرقه‌سازی.

* عضو هیأت علمی و مدیر گروه علوم قرآن و حدیث مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی.

اشارات

از مهم ترین مسائلی که از دیرباز در جامعه اسلامی مطرح بوده و امروز نیز از اصلی ترین موضوعات شمرده می شود، مسئله انسجام اسلامی است که در پیام نوروزی مقام معظم رهبری - حفظه الله تعالی - در آغاز سال ۱۳۸۶ خطاب به ملت شریف ایران بدان اشارت شده است. و همین امر، موضوع پژوهش در این مسئله بنیادین، به خصوص از منظر امامان معصوم (ع) است. با توجه به اینکه فصل نشر مجله همزمان با ولادت با سعادت امام علی بن موسی الرضا (ع) است، بر آن شدیم با نگرشی در کلمات آن امام همام، رایحه خوش انسجام را به مشام همه دردمندان و رنج کشیدگان از تشمت و تفرقه برسانیم.

عهدنامه رضوی

نخست بخشی از متن عهدنامه رضوی را می آوریم: «... وَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَضُدَهُ اللَّهُ بِالسَّدَادِ وَ وَقَفَهُ لِلرَّشَادِ عَرَفَ مِنْ حَقِّ مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ فَوَصَلَ أَرْحَاماً قُطِعَتْ وَ آمَنَ نَفْساً فَرَعَتْ بِلِ أَخْيَاهَا وَ قَدْ تَلَفَتْ وَ أَعْنَاهَا إِذِ افْتَقَرَتْ مُبْتَغِياً رِضَا رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا يُرِيدُ جَزَاءً مِنْ غَيْرِهِ وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَ إِنَّهُ جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَ الْإِمْرَةَ الْكُبْرَى إِنْ بَقِيَتْ بَعْدَهُ فَمَنْ حَلَّ عَهْدَهُ أَمَرَ اللَّهُ بِشِدْهَا وَ قَصَمَ عُرْوَةَ أَحَبِّ اللَّهُ إِثْقَالَهَا فَقَدْ أَبَاحَ حَرِيمَهُ وَ أَحَلَّ مُحَرَّمَهُ إِذْ كَانَ بِذَلِكَ زَارِياً عَلَى الْإِمَامِ مُتَّهِكاً حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ بِذَلِكَ جَرَى السَّالِفِ فَصَبِرَ مِنْهُ عَلَى الْفَلَتَاتِ وَ لَمْ يَغْتَرَضْ بَعْدَهَا عَلَى الْعَزَمَاتِ خَوْفاً عَلَى شَتَاتِ الدِّينِ وَ اضْطِرَابِ خَيْلِ الْمُسْلِمِينَ وَ لِقَرَبِ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ رَصَدِ الْمُنَافِقِينَ فُرْصَةً تُنْتَهَرُ وَ بَاتِقَةً تُبْتَدَرُ» (صدوق ۱۳۶۵: ۱۴۶).

مآخذشناسی حدیث

این حدیث در منابع زیر طبق پیشینه تاریخی وجود دارد:

۱. کتاب *عیون أخبار الرضا (ع)*، تألیف محمد بن علی بن بابویه قمی، ملقب به شیخ صدوق، متولد ۳۰۵ و متوفای ۳۸۱ هجری قمری. این محدث جلیل القدر در کتاب *عیون بابی* را تحت عنوان «السبب الذی من أجله قبل علی بن موسی الرضا (ع)»

ولایة العهد من المؤمن ...» گشوده و این حدیث را از ابوعلی حسین بن احمد بیهقی نقل نموده است.

۲. کتاب *مناقب آل ائمه اطهار*، تألیف مشیرالدین ابو سعید محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، متولد ۲۸۹ و متوفای ۵۸۸ هجری قمری است. وی در جزء چهارم کتاب خود در باب امامت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) در فصل «نسخة خط الرضا (ع) علی العهد الذی عهد المؤمن الله به بیان این مطلب پرداخته است (ابن شهر آشوب ۱۳۷۹: ۳۶۱/۱).

۳. کتاب *كشف الغمة في معرفة الائمة*، تألیف علامه محقق ابوالحسن علی بن عیسی اربلی، متوفای ۶۹۳ هجری قمری. وی در جلد سوم از کتاب خود در تاریخ مربوط به امام هشتم (ع) در بخش عهدنامه به ذکر این حدیث پرداخته است. او قبل از بیان عهدنامه می افزاید که متن عهدنامه را در سال ۶۷۰ هجری قمری توسط یکی از بستگانش که از مشهد الرضا (ع) آمده وصول نموده است (اربلی ۱۴۰۱: ۱۲۳۳ و ۱۲۷). از ظاهر این سخن بر می آید که اربلی آن را از منابع پیشین نقل نکرده است.

۴. کتاب *بحار الانوار*، تألیف محمد باقر مجلسی، متولد ۱۰۳۷ و متوفای ۱۱۱۰ هجری قمری. وی این حدیث را ابتدا از هیون صدوق و پس از آن از *كشف الغمة* نیز نقل می کند (مجلسی ۱۴۰۴: ۱۴۱/۴۹ و ۱۵۲). مجلسی علاوه بر *بحار الانوار*، صاحب تألیفات عدیده از جمله *حیة القلوب*، *جلاء العیون*، *عین الحیة*، *ملاذ الأخبار فی شرح تهذیب الأخبار* و *الفوائد الطریفة فی شرح الصحیفة الشریفة* است.

۵. کتاب *اعیان الشیعة*، تألیف سید محسن امین. وی این حدیث را از *كشف الغمة*، اثر اربلی، نقل می کند (امین: ۲۰/۲).

۶. کتاب *معالم المدرستین*، تألیف علامه سید مرتضی عسکری، متوفای سال ۱۴۲۸ قمری. وی این حدیث را از *كشف الغمة* نقل می کند. این دانشمند بزرگ آثار ارزشمندی به جهان اسلام عرضه نموده است که برخی از آنها عبارت اند از: *خمسون و مائة صحابی مخلق*، *عقائد الاسلام من القرآن الکریم*، *دور الائمة (ع) فی احیاء السنة*، *علی مائدة الكتاب و السنة و حدیث الکساء من طرق الفريقین*.

۷. کتاب *الحیة السیاسیة للإمام الرضا (ع) دراسة و تحلیل*، نوشته جعفر مرتضی عاملی (مرتضی عاملی ۱۴۰۳: ۴۵۳). وی صاحب تألیفات عدیده از جمله *الصحیح عن سیرة النبی الاعظم و حقائق هامة حول القرآن* است.

۸. کتاب *اعلام الهدایة*، تألیف مجمع جهانی اهل‌البیت. در مجلد مربوط به امام علی بن موسی الرضا(ع) بخشهایی از این عهدنامه به نقل از *عیون الاخبار و الفصول المهمة* آمده است (مجمع جهانی اهل‌البیت ۱۴۲۲: ۱۳۴/۱۰).
۹. کتاب *مسند الامام الرضا(ع)*، نوشته عزیزالله عطاردی خوبوشانی (عطاردی ۱۴۰۶: ۳۷۱).
۱۰. کتاب *صبح الأضی فی صناعة الإنشاء*، تألیف قاضی شهاب‌الدین أحمد بن علی قلقشندی [قلشغندی] از دانشمندان شافعی مذهب. وی در جلد نهم از کتاب خود به بیان این مطلب پرداخته است (قلشغندی ۱۹۸۷: ۴۱۱/۹).
۱۱. کتاب *التدوین*، نوشته عبدالکریم بن محمد رافعی شافعی، متولد ۵۵۷ و متوفای ۶۲۳ هجری قمری (غازی ۱۴۱۸: ۲۴ و مرتضی عاملی ۱۴۰۳: ۴۴۸).
۱۲. کتاب *الفصول المهمة لمعرفة الأئمة*، تألیف علی بن محمد بن صباغ مالکی، متولد ۷۸۴ و متوفای ۸۵۵ هجری قمری (مرتضی عاملی ۱۴۰۳: ۴۴۸؛ مجمع جهانی اهل‌البیت ۱۴۲۲: ۱۳۴/۱۰).

اختلاف متنی

در نقل این قطعه از عهدنامه اختلاف اندکی به چشم می‌خورد. برخی از آن موارد عبارت‌اند از: ۱. در نقل *عیون*، *مناقب و کشف الغمة* تعبیر «علی العزمات» آمده است، در حالی که در نقل *بحار الانوار* تعبیر «العزمات» وجود دارد. ۲. در نقل *عیون*، *کشف الغمة و بحار الانوار* تعبیر «مُنْتَهَا حُرْمَةِ الْإِسْلَام» آمده در حالی که در *مناقب* تعبیر «متهتک» وجود دارد. ۳. در نقل مجلسی از *عیون*، تعبیر «حَمَلِ الْمُسْلِمِينَ» آمده است، در حالی که در نقل خود *عیون* و نیز نقل مجلسی از *کشف الغمة* تعبیر «حبل المسلمین» آمده است. ۴. در نقل *عیون* تعبیر «رَصَدِ الْمُنَافِقِينَ قُرُوصَةً» است، در حالی که در نقلهای دیگر کلمه «منافقین» وجود ندارد.

معنای انسجام

انسجام از ریشه «سَجَم، سَجُوم و سَجَمَان» به معنای جاری شدن اشک، پاشیدن آب و باریدن باران است (فراهیدی: ماده «سجم» و ابن‌منظور ۱۴۲۶: همان). این واژه گرچه در علوم اجتماعی معادل صریحی ندارد، اما می‌توان آن را تقریباً برابر واژه

Solidarity (همبستگی) دانست که مراد از آن احساس مسئولیت متقابل چند نفر و یا چند گروه نسبت به یکدیگر است (آلن بیرو ۱۳۷۰: ۴۰۰). نیز می‌توان آن را معادل واژه *Consensus* (وفاق) دانست که مقصود، پیدایی اتفاق نظر و توافقی آشکار یا نهان در یک گروه است (همان: ۶۴). بدیهی است امت اسلام به عنوان یک گروه کلان، بیش از هر گروه دیگر نیازمند همبستگی و وفاق ملی است. در بیان مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی - نیز که واضح اصطلاح «انسجام اسلامی»‌اند، این اصطلاح به معنای حفظ هماهنگی و یکپارچگی مذاهب به کار رفته است. ایشان در سخنانی به مناسبت میلاد حضرت زهرا(س)، درباره مفهوم انسجام اسلامی فرمودند: «انسجام اسلامی یعنی عصبیت‌های بین‌المذاهبی مسلمانها نباید تحریک شود. شما نباید کاری کنید که عصبیت آن مسلمان غیر شیعه علیه شما تحریک شود. او هم متقابلاً نباید کاری کند که غیرت و عصبیت شما را علیه خودش تحریک کند. آنها همین را می‌خواهند» (پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری ۱۳۸۶/۴/۱۴). ایشان در جای دیگر نیز فرموده‌اند: «اتحاد ملی، یعنی یکپارچگی ملت ایران. انسجام اسلامی یعنی ملت‌های مسلمان با هم و همراه باشند. ما اگر بخواهیم اتحاد ملی و انسجام اسلامی تحقق پیدا کند، باید بر اصولی که بین ما مشترک است، تکیه کنیم. نباید خودمان را سرگرم فروعی بکنیم که مورد اختلاف است.»

گفتار نخست: روایح انسجام

در عهدنامه رضوی بخشهایی به چشم می‌خورد که بیانگر مفاشات و مدارای حضرت رضا(ع) با کسی است که در مسند قدرت قرار گرفته و بر اساس موازین شرعی و در بینش آن حضرت، فاقد شرایط لازم و شایستگی برای تصدی آن مقام است. پیش از پرداختن به اصل موضوع لازم است به این نکته اشاره شود که رویکرد اصلی عهدنامه رضوی ممکن است به تعامل ائمه(ع) با خلفای زمان برای حفظ دین تلقی شود؛ به خصوص اینکه فرمود: «خَوْفًا عَلَى سُنَّاتِ الدِّينِ». اما باید توجه داشت که حفظ دین مستلزم انسجام امت متدین است، به گونه‌ای که اگر انسجام لازم در مردم نباشد، ارکان جامعه متزلزل می‌شود و در نهایت متلاشی می‌گردد. به هر صورت، آنچه می‌تواند رایحه انسجام را در بر داشته باشد عبارت است از:

الف. عنوان «امیرالمؤمنین»

اطلاق عنوان «امیرالمؤمنین» به مأمون توسط حضرت رضا(ع) که فرمود: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» گرچه می‌تواند رازهای مختلفی داشته باشد لیکن بی‌شک یکی از آنها می‌تواند وحدت‌گرایی باشد. این عنوان تنها شایسته امامان به حق است و از این رو امامان معصوم(ع) به کسی غیر از علی بن ابی‌طالب، «امیرالمؤمنین» خطاب نکرده‌اند و همواره در سنت و سیره منقول از آن حضرت می‌فرمودند: «قال أمير المؤمنين» و «كان أمير المؤمنين». امام نیز در مراحل مقدماتی و زمینه‌سازی این عهدنامه بر ناحق بودن امارت مأمون تأکید دارد. مأمون خطاب به حضرت رضا(ع) می‌گوید: «فإني قد رأيت أن أعزل نفسي عن الخلافة وأجعلها لك وأبايعك؛ من قصد دارم تا خود را از خلافت عزل کنم و آن را برای تو قرار دهم و برای تو بیعت بگیرم.» حضرت در پاسخ وی فرمود: «إن كانت هذه الخلافة لك والله جعلها لك، فلا يجوز لك أن تخلع لباساً ألبسك الله و تجعله لغيرك، و إن كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك أن تجعل لي ما ليس لك؛ اگر این خلافت برای توست و خداوند آن را برای تو قرار داده است، جایز نیست که لباس خلافت از تن به در کنی و آن را برای دیگری قرار دهی! و اگر از آن تو نیست، نمی‌توانی چیزی را که مال تو نیست به دیگری بدهی» (صدوق ۱۳۶۵: ۱۴۰/۲). حضرت با این منطقی قویم و قوی به مأمون می‌فهماند که آنچه می‌خواهد انجام دهد، در هر صورت مشروعیت ندارد، چون زمام آن به دست او نیست. اگر خلافت و ولایت که او مدعی آن است، به لحاظ شرعی و قانون الهی حق کسی باشد، نمی‌توان آن را به دیگری واگذار کرد، چون خلافت و ولایت از مقوله حق قابل اسقاط و یا انتقال نیست، بلکه از مقوله تکلیف و وظیفه است که قائم به شخص است. اگر ولایت حق او هم نباشد، باز هم و به طریق اولی نمی‌تواند آن را به دیگری تفویض کند، زیرا نه تنها حقی در آن ندارد بلکه اختیاری هم ندارد. به عبارت دیگر، تفویض امری به دیگری فرع بر ثبوت آن بر خود شخص است. در عین حال، حضرت رضا(ع) با تعابیر محترمانه‌ای که حکایت از یک واقعیت عرفی دارد، با وی سخن می‌گوید، هرچند در واقع عاری از حقیقت باشد.

ب. درخواست موفقیّت

امام رضا(ع) در بخشی از عهدنامه می‌فرماید: «عَضُدُ اللَّهِ بِالسِّدَادِ وَ وَقْفَةُ لِلرِّشَادِ». عَضُدُ به معنای قوت، نیرو و کمک کردن است (فرامیدی و ابن‌منظور ماده عضد). سِدَاد (به فتح) به معنای قول و سخن صواب و درست، و سَادَاد (به کسر) به معنای بستن راه نفوذی و مرز است. تسدید نیز به معنای توفیق است. وقتی گفته شود: «سَدَدَهُ اللهُ یعنی وقفه، و سَدَدَكَ اللهُ یعنی وَقَفَكَ اللهُ للقصَد و الرشاد» همان ماده سدد. اگر در قرآن آمده است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب: ۷۰)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوئید، منظور سخن حق و صواب است که عاری از خلل و فساد و دور از دروغ و لغو باشد (طباطبایی ۱۴۱۷: ۳۴۷/۱۶؛ طبرسی ۱۴۰۶: ۵۸۴/۸). رشاد نیز به معنای مسیر درست و در مقابل غی و ضلالت است (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده رشد).

در فرهنگ قرآن، وظیفه مؤمن در برابر ظالمان، کافران و دشمنان خدا تبری است و دعا کردن برای آنان مشروعیت ندارد. لذا در قصه حضرت ابراهیم(ع) با آزر می‌فرماید: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» (توبه: ۱۱۴)؛ هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بی‌زاری جست. اگر هم آن حضرت برای او استغفار نمود، به خاطر وعده‌ای بود که پیش از آشکار شدن دشمنی آزر به وی داده بود؛ که فرمود: «وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتَاءً؛ و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود.» همچنین در فرهنگ قرآن و اسلام از یک سو کمک‌خواهی از گمراهان منعی است. لذا قرآن می‌فرماید: «وَ مَا كُنْتُ مَخْذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» (کهف: ۵۱)؛ و من هیچ‌گاه گمراه‌کنندگان را کمک‌کار خود قرار نمی‌دهم. و از سوی دیگر، تنها اعتضاد به راهنمایان حق و از جمله رسولان مشروع است. از این رو، می‌بینیم که قرآن دربارهٔ امثال حضرت موسی(ع) می‌فرماید: «سَتَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» (قصص: ۳۵)؛ به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم.

اما به خوبی ملاحظه می‌شود که در این فقرات از عهدنامه، امام(ع) برای مأمون دعا می‌کند؛ دعایی که متضمن تقویت مأمون، توفیق وی و رسیدن او به مقصود است. رمز مشروعیت دعا و درخواست توفیق برای کسی که در نگاه امام فاقد

تأليف: السيد محمد رضا

مشروعیت برای خلافت و رهبری است چه می‌تواند باشد؟ هر چند می‌توان گفت اصل پذیرش ولایت‌عهدی بر اثر فشار دستگاه خلافت بوده است، اما در مورد دعای امام (ع) برای مأمون و موفقیتش فشاری در بین نبوده و می‌توانست تعبیر دیگری به کار گرفته شود. آری، بخش اخیر دعای امام (ع) که فرمود: «وَقَعَهُ لِلرَّشَادِ»، ضرورتاً به معنای تأیید و همراهی امام با خلیفه نیست و می‌تواند روزنه‌ای بر معنای دیگر نیز باشد.

به هر صورت، امام (ع) در یک مقطع تاریخی به گونه‌ای برخورد نمود تا سندی جاویدان برای جهانیان باشد، به صورتی که هرگاه شرایط مشابه رخ دهد، ولی مشروع زمان باید برای حفظ انسجام امت با هر عمل مناسبی اقدام نماید.

ج. مدح خلیفه

در فقراتی از عهدنامه رضوی مدایحی درباره مأمون وجود دارد که قابل بررسی است:

۱. حضرت فرمود: «عَرَفَ مِنْ حَقِّنا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ». امام گواهی می‌دهد که مأمون به حق امامت و ولایت برای اهل‌بیت (ع) اعتراف نموده است؛ شناختی که دیگران بدان جاهل بودند. در حالی که این اعتراف به بخشی از حقیقت است و گرنه مأمون می‌بایست همه امور را به حضرت به عنوان امام و ولی امر مسلمین واگذار کند، نه فقط ولایت‌عهدی را.
۲. حضرت فرمود: «فَوَصَلَ أَرْحَاماً قَطَعَتْ وَ آمَنَ نَفُوساً فَرَعَتْ بَلْ أَحْيَاها وَ قَذَّ ثَلِثَتْ وَ أَعْنَاها إِذْ أَفْتَرَتْ؛ او اقدام به صله رحم نمود که اسلاف وی آن را قطع کرده بودند، خطر جانی را که برای شیعیان به وجود آورده بودند و موجب بیم و هراسشان شده بودند به امنیت بدل نمود، بلکه آن را با ادای حقوقشان احیا کرد و نیازهای آنان را برطرف ساخت.» در واقع بخشی از جامعه که توسط پیشینیان دچار مشکلات جانی و مالی شده بود، به وسیله مأمون دگرگون شد.
۳. نکته مهمی که در مکتوب امام (ع) وجود دارد این است که امام از قصد و نیت مأمون سخن می‌گوید و آن را در مسیر رضایت خدا می‌داند و می‌فرماید: «مُبْتَغِياً رِضا رَبِّ الْعَالَمِينَ لا يُرِيدُ جِزَاءً مِنْ غَيْرِهِ؛ وی این کارها را برای رضای حق انجام داده و پاداش آن را نیز از غیر خدا نمی‌خواهد.» و بدیهی است که هر که چنین

باشد، پاداش خود را از خدا خواهد گرفت چنان‌که در ادامه کلام امام (ع) آمده است: «وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَ لا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». البته این بخش از کلام امام (ع) لزوماً به معنای تأیید رفتار و کردار مأمون نیست، بلکه تأییدی بر انجام و عهده الهی به شاکران و محسنان است.

۴. مهم‌ترین بخش در این زمینه این است که امام (ع) فرمود: «وَ إِنَّهُ جَعَلَ إِلِيَّ عَهْدَهُ وَ الْإِمْرَةَ الْكُبْرَى إِنْ بَقِيَتْ بَعْدَهُ». امره در لغت به معنای حکومت و ولایت است (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده امر). امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه نیز درباره خوارج ده می‌گفتند «لا إِمْرَةَ إِلاَّ لِلَّهِ» می‌فرماید: «إِنَّهُ لا حُكْمَ إِلاَّ لِلَّهِ وَ لَكِنْ هُوَ لا يَقُولُونَ لا إِمْرَةَ إِلاَّ لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لا يُدْ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيها الْكَافِرُ» (نهج البلاغه: ۴۰/۸۲)؛ اداره جامعه نیازمند حاکم است؛ برّ و عادل باشد یا فاجر، هر چند در حکومت ابرار، مؤمنان کار گزارند و در حکومت فاجران، کافران بیشتر بهره‌مندند.»

تعبیری که امام (ع) در کلام خود دارد «جَعَلَ إِلِيَّ عَهْدَهُ» است. واژه «جَعَلَ» معمولاً یا بدون حرف جر به کار می‌رود که به معنای صبرورت است، چنان‌که می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ۳)، و یا با حرف «لام» به کار می‌رود که به معنای اعطاست، چنان‌که فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِمَّنْ دُرِّيْتِي قَالَ لا يَنْتَ إِلهِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴). و اگر با لفظ «علی» و «فی» نیز به کار رود، بیانگر ظرف مجعول است، مثل «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). اما این واژه با لفظ «الی» به کار نمی‌رود و اقتضای ادبیت سخن این بود که بفرماید: «جَعَلَ لِي عَهْدَهُ». بسا راز این عدول، عهدی بودن مجعول باشد، که با «الی» می‌آید: «وَ عَهْدَنَا إِلِيَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ» (بقره: ۱۲۵). همچنین ممکن است به نوعی تضمین ادبی در کار باشد؛ بدین معنا که آنچه صورت گرفت در واقع جعل نیست، چون مأمون حق چنین کاری را ندارد، بلکه تنها عقب‌نشینی مصلحتی در بخشی از ولایتی است که غاصبانه در دست گرفته است؛ حقیقتی که امام در مقدمه عهدنامه بدان اشاره کرد و فرمود: «وَ إِنْ كَانَتْ الْخِلافةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي ما لَيْسَ لَكَ.»

احترام و رعایت عهد در شریعت اسلام بسا بیشترین درجه اهمیت را داشته باشد تا بدانجا که قرآن می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴) و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا از پیمان پرسش خواهد شد. ملاحظه می‌شود که لفظ «عنه» در آیه وجود ندارد، هرچند مسئول در اینجا عاقد و عاهد باشد، زیرا به دلیل روشن بودن معنا نیازی به ذکر آن نیست (طبرسی ۱۴۰۶: ۱۲۸۶). اما این احتمال قوی نیز وجود دارد که مورد سؤال خود عهد باشد (طبرسی ۱۴۰۶: ۱۲۸۶؛ طباطبایی: ۹۱/۴؛ فضل‌الله ۱۴۱۹: ۱۱۲/۱۴). قرآن درباره «مؤده» نیز چنین فرموده است: «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» (تکویر: ۸). این نکته به خصوص بر اساس نظریه تجسم اعمال در قیامت و در پی آن مجسم شدن عهود انسان، روشن‌تر است.

امام رضا (ع) در تعبیری بسیار بلند فرمود: «فَمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ أَمَرَ اللَّهُ بِشِدَّتِهَا وَوَقَّعَ عَرْوَةَ أَحَبِّ اللَّهِ إِيْثَاقَهَا فَتَدَّ أَبَاحَ حَرِيمَهُ وَ أَحَلَّ مُحَرَّمَهُ إِذْ كَانَ بِذَلِكَ زَارِيًا عَلَى الْإِمَامِ مُتَّهِكًا حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ» «فَصَم» و «فَصَم»، هر دو به معنای شکستن چیز سخت است؛ با این تفاوت که در فصم شکستن بدون جدا شدن است، ولی در فصم شکستن همراه با جدا شدن است (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده فصم). «زاری» نیز در لغت به معنای عیب‌گیری، درگیری و انکار است (همان: ماده زری). دو واژه «هتک» و «نهک» که در اختلاف منابع وجود دارد، به ترتیب به معنای پرده‌داری و نقض است (همان: ماده هتک و نهک)؛ گرچه نتیجه هر دو نادیده گرفتن احترام است.

امام در این بخش از کلام خود بر این معنای تأکید دارد: شکستن عهد و پیمانی که به امر الهی منعقد شده روا نیست و باید بدان وفادار بود و جایز نیست مورد بی‌توجهی قرار گیرد. نقض میثاقی هم که بر اساس دوستی خداوند بسته شده است ممنوع است و نباید حرمتش شکسته شود. در غیر این صورت، فرد حریم خدا را شکسته و حرامش را حلال کرده است. نکته جالب این است که امام در تعلیل قبیح حریم‌شکنی خدا می‌فرماید: این کار به معنای انکار امام و شکستن حریم اسلام است. این بدان معناست که بی‌اعتنایی به عهد و پیمان الهی در حقیقت درگیری با امام زمان خویش است. امام (ع) که خود امام واجب‌الاطاعة عصر خود است، با قبول ولایت‌عهدی خود را ملزم بدان می‌داند، ضمن آن‌که طرف مقابل را نیز متوجه چنین مسئولیتی می‌کند و به وی درباره عواقب نقض عهدی که بسته است هشدار می‌دهد.

از این تعبیر به خوبی می‌توان دریافت که امام (ع) با مقام عصمت کبرای خود مأموریتی را به انجام رساند که از سوی خداوند بر عهده وی گذارده شده بود. از این‌رو، اگر با مأمون از سر خصومت برخورد کرد، وظیفه الهی بود، اگر در عمل نیز ولایت‌عهدی را پذیرفت، وظیفه خدایی بود و اگر در سخن نیز مدحی صورت گرفت وظیفه بود. پیرو آن حضرت نیز باید با تاسی به امام معصوم خویش که اراده الهی در حرکات و سکنات او متباور است، به وظیفه خود - مبارزه، تقیه یا ممانعت - عمل نماید.

ه. القدا به سیرت علوی

شیوه رضوی در حقیقت، اقتباسی از سیره علوی است که پیش از آن رخ داده بود. «بِذَلِكَ جَرَى السَّالِفُ فَصَبَّرَ مِنْهُ عَلَى الْفَلَتَاتِ وَ لَمْ يَعْترَضْ بِغَدَاهَا عَلَى الْعَزَمَاتِ». این سنت (غلط) در گذشته (نیز) جاری شد و بر کارهای ناگهانی و لغزشها صبر پیشه شد. و بعد از آن بر تصمیمات گرفته شده اعراض نشد. امام (ع) در این بخش از کلام خود به این حقیقت اشاره می‌کند که این رخداد تکرار تاریخی است که پیش از آن روی داده بود. این اشاره به جریان جابجایی خلافت از امام به حق به خلیفه اول و نیز بیعت گرفتن از امام امیرالمؤمنین (ع) و شرکت در شورای انتصابی خلیفه دوم برای انتخاب خلیفه سوم است. در جریان نخست، انتخاب ابی‌بکر به عنوان خلیفه کاری بدون مشورت و فلته‌ای بود. چنان‌که خود عمر در خطبه‌ای می‌گوید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فِلْتَةً وَقَى اللَّهُ شُرَاهَا فَمَنْ دَعَاكُمْ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ؛ ای مردم، بیعت با ابوبکر بدون فکر و مشورت و با عجله صورت گرفت، خدا [ما را] از شرش نگاه‌دارد، و [بعد از این] هر کس این‌گونه عمل کند، او را بکشید» (ابن‌ابی‌الحدید ۱۴۰۴: ۲۹/۲؛ شوشتری ۱۳۶۷: ۱۴۰). «فلته» به معنای زلت و لغزش است و فلتات به اموری گفته می‌شود که از روی بی‌فکری و مشورت صورت بگیرد (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده فلت). از آنجا که در انجام کار فلته‌ای سرعت نهفته است، گاهی فلته را به سرعت نیز معنا کرده‌اند. در موضوع دوم، بنا به نقل طبری از زیادبن کلیب، غم‌زین خطاب به منزل علی (ع) آمد، در حالی طلحه و زبیر و برخی مهاجرین در آنجا بودند. عمر گفت: «وَاللَّهِ لَأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ به خدا سوگند! یا خانه را بر سرتان به آتش می‌کشم، یا این‌که برای بیعت [با خلیفه]

از خانه خارج می‌شود» (طبری ۱۴۰۷: ۲/۲۳۳). موضوع سوم نیز این است که عمر علی‌رغم میل حضرت علی(ع) وی را عضو شورای شش نفره نمود: «و قد جعلها شورى في عثمان و علي و طلحة و الزبير و عبدالرحمن بن عوف و سعد؛ شورى [انتخاب خلیفه] را در شش نفر قرار دادم، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد [ابن ابی وقاص]» (سیوطی ۱۳۷۱: ۲/۱۲۰). علی امیرالمؤمنین(ع) درباره این شورا فرمود: «قَرَأْتُمْ أَنْ الصَّبِيرَ عَلِيَّ هَانَا أَحَبَّتْ فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْخَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدَلِّي بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ... (نهج البلاغه، خطبه ۳)؛ پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم، در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند.» چنان‌که آن حضرت بنا به نقل ابن‌ابی‌الحدید فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قَرِيْشٌ بِالْأَمْرِ وَ دَفَعْنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَافَّةً قَرَأْتُمْ أَنْ الصَّبِيرَ عَلِيَّ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكَ دِمَائِهِمْ... (ابن‌ابی‌الحدید ۱۴۰۴: ۳۰۸/۱) مجلسی ۱۴۰۴: ۶۲/۳۲)؛ چون پیامبر(ص) از دنیا رحلت نمود، قریش دیگران را بر ما برتری دادند و ما را از حقی که داشتیم محروم کردند. دیدم صبر از تفرق کلمه مسلمانان و ریختن خونشان بهتر است.» و نیز فرمود: «... فَصَبَّرْتُ عَلَيَّ طَوْلَ الْمُدَّةِ وَ شِدَّةَ الْحَيْضَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَلِّي أَحَدَهُمْ فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَبُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي اسْتَفْتُ إِذْ اسْتَفُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَقَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْفِهِ وَ مَالِ الْآخَرِ لِصِهْرِهِ... (نهج البلاغه: خطبه ۳)؛ من در این مدت طولانی محنت‌زا و عذاب‌آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا روزگار عمر هم سپری شد. سپس او خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم! پناه به خدا از این شورا! کی من با اعضای شورا برابر بودم که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صفت آنها قرارم دهند؟ ناچار بازم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آن‌ها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد.»

در این فقره از نهج البلاغه نکاتی نهفته است که بیانگر سیاست واحد در عصر علوی و عهد رضوی است. نکته نخست آنکه عزم طرف مقابل در عصر علوی این

بود تا با برابر وانمود کردن علی(ع) با امثال طلحه و زبیر و عبدالرحمن و... از مقام و منزلت آن حضرت بکاهد یا مکانت همترازان ساختگی را افزایش دهد. مأمون نیز با جعل ولایت‌عهدی برای حضرت رضا(ع) در صدد این بود که به مردم چنین القا کند منزلت علی بن موسی الرضا(ع) بیش از ولایت‌عهدی نیست و تا مأمون باشد، وی بر آن حضرت برتری دارد.

نکته دوم صبر طولانی مدت و محنت‌زا و عذاب‌آوری است که بر حضرت علی(ع) تحمیل گردید. اقتران داستان شورا با حادثه فم‌بار سقیفه در کلام علی(ع) بیانگر یکسان بودن هر دو حادثه در غم‌انگیزی و نابجا بودن آنهاست. اینکه حضرت رضا(ع) تعبیر به «فلتات» نموده است (فَصَبِّرْ مِنْهُ عَلَيَّ الْفَلَاتَاتِ) بیانگر تکرار حادثه فلتنه‌ای در عصر نخست و شباهت آن با عصر رضا(ع) است و آن حضرت نیز باید بر این رخداد محنت‌زا و ناگوار صبور و شکیبا باشد. از این‌رو حضرت رضا(ع) در پاسخ محمد بن عرقه که پرسید چه چیز باعث شد تا ولایت‌عهدی را بپذیرید، فرمود: «مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَيَّ الدُّخُولَ فِي الشُّورَى» (مجلسی ۱۴۰۴: ۱۴۰/۴۹).

نکته سوم اینکه حضرت رضا(ع) فرمود: «... وَ لَمْ يَعْتَرِضْ بَعْدَهَا عَلَيَّ الْغَرَمَاتِ، وَ يَا بَه تَعْبِيرِ بَرُخَى نَسَخَ «عَلَى الْغَرَمَاتِ». این سخن نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین(ع) گرچه نهایت تلاش علمی و عملی را نمود تا چنین رخدادی به وقوع نپیوندد، اما پس از روی‌دادن آن واکنشی نشان نداد و بر تصمیمات پس از آن و یا بر خسارت‌های ناشی از آن اعتراض نکرد. حضرت رضا(ع) نیز همین شیوه را دنبال کرد و هرچند قبل از عهدنامه مخالفت خود را اعلان نمود، اما پس از آن به آن وفادار ماند و بر پیامدهای آن صبور بود.

گفتار دوم: رویکرد به انسجام و زمینه‌های آن

در کلام حضرت رضا(ع) جملاتی وجود دارد که گرچه در بدو نظر مبین تعامل انمه با خلفای زمان خویش است، اما در واقع مستلزم حفظ انسجام امت و زمینه‌ساز اتحاد است. آن حضرت به ویژه در جایی از کلام خود به این امر تصریح کرده و فرموده است: «إِضْطِرَابِ حَيْلِ الْمُسْلِمِينَ». این نقطه در حقیقت وجه مشترک سه دوره علوی، رضوی و عصر حاضر است.

یکی از مهم‌ترین بخشهای کلام امام(ع) در این عهدنامه که در حقیقت فلسفه و راز اصلی پذیرش آن را تشکیل می‌دهد این است که فرمود: «خَوْفًا عَلَى شَتَاتِ الدِّينِ». شَتَات در لغت به معنای متفرق و مختلف است (ابن منظور ۱۴۲۶: ماده شت). همین معنا در قرآن کریم نیز آمده است: «...تُخْسِبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (حشر: ۱۴) و «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (لیل: ۴). امام رضا(ع) در این بخش از کلام خود که در حقیقت بیان فلسفه مماشات علی(ع) در برخورد با مدعیان خلافت است، به این نکته اشارت می‌کند که دوران رضوی شبیه دوران علوی است که اگر امام(ع) بخواهد با خصم کنار نیاید و بر حق خود پافشاری کند، ثمره‌ای جز تزلزل در ارکان و پایه‌های دین نخواهد داشت؛ همان‌گونه که در دوره علوی چنین بود و امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «وَإِنَّمُ اللَّهُ لَوْ لَامَخَافَةَ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ أَنْ يَهْوَةَ الْكُفْرِ، وَ يَبُورَ الدِّينِ، لَكِنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ...» (مجلسی ۱۴۰۴: ۱۳۳/۲۹)؛ به خدا سوگند، اگر بیم تفرقه بین مسلمانان، و بازگشت به کفر و نابودی دین نبود، رفتار ما طور دیگری بود. بور و بوار به معنای هلاکت، نابودی، فساد و کسادی است. شتات در کلام رضوی، همان بور در کلام علوی است که نتیجه طبیعی نزاع بر سر خلافت و ولایت و ستاندن حق است.

یکی از مهم‌ترین نمودهای تشخیص مصلحت حاکم در مورد جامعه این است که با سبک و سنگین کردن مصالح و ارزشها هم را بگیرد و مهم را رها کند. در مدار این سنجش در یک‌سو استیفای حق علوی به قیمت از هم‌پاشیدگی وحدت بین مردم مطرح است و در سوی دیگر، حاکمیت ناهلان به ازای یکپارچگی امت وجود دارد، مصلح واقعی از حق خود می‌گذرد تا به جامعه صدمه نخورد، یعنی حق فردی خود را در پای مصلحت دین و جامعه فدا می‌کند.

بدیهی است که تشخیص مصالح و ترجیح اهم نیز مخصوص زمان خاصی نیست و در هر زمان که چنین امری رخ دهد، همان حکم جاری خواهد شد. اگر روزی در دوره علوی آن‌گونه روی داد و در عهد رضوی به شکل دیگر رخ نمود و در عصر حاضر به صورت دیگری نمود یافت و ولی امر مسلمانان تشخیص داد که امت در گفتار، رفتار و معاشرت به گونه‌ای عمل کند که مصالح عالی مسلمانان محفوظ بماند، بر بیروان واقعی علوی و رضوی است که تابع ولی امر زمان خویش باشند.

امام رضا(ع) در فقرة دیگری از کلامش فرمود: «وَاضْطِرَابِ حَبْلِ الْمُسْلِمِينَ». اضطراب در لغت به معنای تحرک، موج‌دار شدن و اختلال است، در زبان عرب وقتی گفته می‌شود «اضطرب الحبل بین القوم»، مقصود این است که اختلاف کلمه بین آنها به وجود آمده است (فراهیدی و ابن منظور ۱۴۲۶: ماده ضرب). چنان‌که در روایتی از حضرت رضا(ع) راجع به طوفانی شدن دریا آمده است: «... فَإِنْ اضْطَرَبَ بِكَ الْبَحْرُ فَاتَّكِلْ عَلَى جَانِبِكَ الْأَيْمَنِ وَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ اسْكُنْ بِسَكِينَةِ اللَّهِ وَ قِرْ بِوَقَارِ اللَّهِ» (کلینی ۱۳۶۵: ۴۷۱/۳).

به هر صورت، اگر جامعه‌ای دچار اضطراب شود، اهل آن مانند کشتی‌نشینانی هستند که در طوفان سهمگین و امواج ویرانگر دریا گرفتار آمده‌اند و لنگرگاهی برای نجات خود نمی‌یابند و در زمان اندکی با پراکنده شدن در سطح دریا هستی خود را از دست خواهند داد. اضطراب در جامعه نیز با لرزاندن ارکان و ایجاد تزلزل در پایه‌های انسجام و وحدت، جامعه را طعمه بدخواهان می‌کند و در این زمان است که زمینه سلطه‌جویی بیگانگان و نابودی جامعه اسلامی فراهم می‌شود. از این‌رو، قرآن مکرر بر وحدت تأکید می‌کند و می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» (آل عمران: ۱۰۳). در این آیه شریفه، اخوت و تالیف قلوب به عنوان نعمتی الهی، و تفرقه به عنوان عامل هلاکت قلمداد شده است. چنان‌که در جای دیگر، قرآن این مهم را وجه مشترک همه ادیان الهی بر می‌شمرد و می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری: ۱۳).

ج. نوپایی جامعه

در بخشی از کلام رضوی(ع) درباره زمینه‌ها و عوامل رویکرد به پذیرش ولایت‌عهدی که شباهت به پذیرش امام علی(ع) در امر بیعت و شورا دارد، چنین آمده است: «وَإِقْرَابِ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ». چنان‌که حضرت علی(ع) در کلام نورانی خود

فرمود: «... وَ النَّاسُ حَدِيثُو عَهْدِ بِالْإِسْلَامِ وَ الدِّينُ يُمَخَضُّ مَخَضَ الوَطْبِ يُفْسِدُهُ أَدْتِي وَ هُنَّ وَ يَفْكِسُهُ أَقْلُ خَلْقٍ خُلْفٍ» [مجلسی ۱۴۰۴: ۳۲/۳۲]؛ مردم تازه مسلمان‌اند و دین مانند مشکى که تکان داده می‌شود، کوچک‌ترین سستی آن را تباہ می‌کند و کوچک‌ترین فردى آن را وارونه می‌سازد. امام امیرالمؤمنین (ع) نوپایی جامعه اسلامی، عدم اقتدار اسلام و امکان ضربه‌پذیری دین را از مهم‌ترین عوامل صبر و سکوت خود برمی‌شمارد. این عوامل در عهد رضوی نیز به نوعی نمایان شده است. البته این بدان معنا نیست که جامعه اسلامی در دوره مأمون که دو قرن از ظهور اسلام می‌گذرد همچنان نوپاست. بلکه فرهنگ جاهلی همچنان ادامه داشت، اما سرانجام به هر دلیل در زمان خلافت مأمون رویکرد جدیدی پدیدار شد و دستگاه خلافت با هر انگیزه‌ای به علویین و به خصوص امام رضا (ع) روی خوش نسبی نشان داد. آنان به اصطلاح خواستند بر اساس شایسته‌سالاری عمل کنند تا بدان حد که به اعتراف برخی از عباسیان کسی را بهتر و برتر از آن حضرت (ع) سراغ نداشتند و گفتند: «انه نظرفی وکد العباس و وکد علی (ع) فلم یجد احداً أفضل و لا أروع و لا أدین و لا أصلح و لاحق بهذا الامر من علی بن موسی الرضا (ع)» (مرتضی العاملی ۱۴۰۳: ۱۴۱). در حقیقت، در عصر علوی اسلام نوپا بود و در عهد رضوی ولایت.

در عصر حاضر نیز هرچند سه‌دهه از آغاز انقلاب شکوهمند اسلامی می‌گذرد و انقلاب توانسته است در سراسر جهان یاران و طرفدارانی پیدا کند، اما همچنان در دوره نوپایی به سر می‌برد و دشمنان نیز همچنان در صددند تا در فرصت مناسب ضربه خود را بر پیکر آن وارد کنند و به خیال خام خود، آن را از پای در آورند. بدیهی است که آنان در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

د. خفتا کردن توطئه

این بخش از عهدنامه بنا به نقل صدوق این‌گونه است: «رَصَدِ الْمُنَافِقِينَ فُرْصَةَ مُتَّهَرَةً». معنای این سخن آن است که منافقان در صددند تا از هر فرصتی سوء استفاده کنند. از این‌رو، امام (ع) باید برای ختتاسازی توطئه منافقان اندیشه می‌کرد و به آن توجه می‌داشت. ممکن است فرصت به دست آمده برای منافقان این باشد که بگویند: آنان (اهل البیت) که ادعا دارند اگر حکومت در دستشان باشد، عدالت را

اجرا و حقوق مردم را رعایت می‌کنند و اگر تا به حال چنین نشده به خاطر آن است که حکومت در دستشان نبوده است، پس چرا در این زمان که رقبایشان پیشنهاد حکومت و ولایت را می‌دهند نمی‌پذیرند؟ دشمنان و منافقان با این منطق، تبلیغ گسترده‌ای را علیه اهل‌بیت (ع) به راه می‌انداختند. بنابراین، حضرت رضا (ع) با پذیرش این پیشنهاد و اثبات اینکه با این شرایط چندان نمی‌توان کاری را از پیش برد، منافقان را خلع سلاح نمود.

د. اغفنام فرصت

در ادامه کلام حضرت رضا (ع) آمده است: «وَ رَصَدِ فُرْصَةَ مُتَّهَرَةً» این اشاره به این خواهد بود که باید از فرصت به دست آمده بهره گرفت، چرا که نمی‌توان منتظر ماند تا تمام زمینه‌ها فراهم و همه موانع برطرف شود. این سخن حضرت نافی این منطق است که بگوییم یا همه یا هیچ! بلکه اگر در برهه‌ای از زمان فرصت اندکی دست داد، باید از همان مقدار استفاده نمود. چنان‌که حضرت امیر (ع) فرمود: «وَ إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ إِلَّا أَنْ تُمَكِّنَكَ فُرْصَةً» (حرانی ۱۴۰۴: ۱۹۱ و نوری ۱۴۰۸: ۱۳/۴۰). این سخن هرچند در زمینه جنگ است اما قانونی کلی است. چنان‌که در جای دیگر فرمود: «بِأَدْرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تُكُونَ غُصَّةً» (نوری ۱۴۰۸: ۱۲/۱۴۳). بر این اساس، از هر فرصت، به خصوص فرصتی که معلوم نیست دوباره به دست آید، باید نهایت استفاده را کرد.

و این‌که در ادامه فرموده است: «وَ بَاتِقَةً تُبْتَدِرُ»، تأکیدی بر همین معنا خواهد بود. واژه «باتقه» از ریشه «بوق» و «بوق» به معنای باران است که یکبار می‌بارد و یا صوتی که در شیپور دمیده می‌شود (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده بوق). واژه «ابتدار» به معنای سرعت و زودگذری است. وقتی گفته می‌شود: «بَادِرُ الی الشیء»، به معنای عجله کردن و سرعت گرفتن است (فراهیدی و ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده بدر). این بدان معناست که این زمینه همواره فراهم و آماده نیست و معلوم نیست دوباره تکرار شود، پس باید آن را غنیمت شمرد.

بنابراین باید از فرصت به دست آمده بهتر بهره برد و هم تلاش نمود تا فرصت به دست دیگران نیفتد.

گفتار سوم: راهکارهای حفظ انسجام

بی‌شک از هم‌گسختگی و تشتت نوعی بیماری است که عارض بر پیکر جامعه اسلامی می‌شود و طبعاً برای رهایی از آن نیز باید هم در نقد پیشگیری و هم در بعد درمان تلاش نمود. آنچه در مجموع روایات ما رسیده است، اصولی کلی و خطوطی اساسی است که در هر عصر باید بر اساس آن برنامه‌ریزی مناسب داشت و فروع منطبق بر زمان را از آن برداشت نمود. سخن قرآن و پیشوایان دین به منزله قانون اساسی است که باید قوانین فرعی را بر آن تطبیق نمود، چنان‌که امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّغُوا»؛ بر ماست که اصول را برای شما بیان کنیم و بر شماست که فروع را از آن استخراج کنید» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۷، ۶۱).

با توجه به این اصل اساسی و فزاینده‌ای که مبین سیاست کلی در طول زمانهاست، باید به دنبال مصادیق عینی در این زمان بود و راهکار حفظ انسجام را اجرایی نمود.

۱. آگاهی از نقشه‌های دشمن

به نظر می‌رسد بهترین گزینه در زمینه حفظ انسجام اسلامی آگاهی از خطوط ترسیم‌شده توسط دشمنان و شناخت برنامه‌هایی است که آنان برای ایجاد تشتت و متلاشی کردن جوامع اسلامی تنظیم نموده‌اند. بسا به‌روزترین برنامه، نقشه‌هایی است که بزرگ‌ترین دشمن اسلام و مسلمانان کشیده‌اند. در کتابی که با نام *A Plan to Devide and Desolate Theology* منتشر شده، مصاحبه‌ای با آقای دکتر مایکل برانت^۱ آمده است که خلاصه بخشهایی از این مصاحبه با اندک تصرف در چینش عبارت نقل می‌شود. وی می‌گوید: انقلاب ایران ضربه‌های اساسی به سیاست ما در حاکمیت در کشورهای اسلامی وارد ساخت. پس از ناکامی ما در چند سال اول انقلاب برای کنترل آن و رشد روزافزون بیداری اسلامی و گسترش دامنه نفرت علیه غرب و ظهور آثار خروش انقلابی در شیعیان کشورهای مختلف، بالاخص لبنان، عراق، کویت، بحرین و پاکستان، مقامات بلندپایه، سیاه دور هم جمع شدند که نماینده سرویس مخفی انگلیس (ام. ای. سیکس) نیز در آن شرکت داشت. در بخش

۱. وی معاون ارشد رئیس سابق سازمان سیا و عضو بخش شیعه‌شناسی سازمان سیا بوده که به خاطر فساد مالی از کار برکنار شده و از باب انتقام‌جویی برخی از اسرار محرمانه را افشا کرده است.

دیگری آمده است: در این گردهمایی نتیجه‌گیری شد که انقلاب ایران فقط نتیجه سیاستهای شاه نبود، بلکه در باطن عوامل و حقایق دیگری نیز وجود دارد که محکم‌ترین آن یکی رهبری سیاسی مرجعیت دینی و دیگری شهادت امام حسین (ع) [نوه پیامبر اسلام (ص)] در ۱۴۰۰ سال پیش است؛ حادثه‌ای که قرنهاست شیعه به یاد آن با غم و اندوه بی‌نهایت عزاداری می‌کند. این دو محور است که شیعه را از سایر مسلمانان فعال‌تر و متحرک‌تر می‌سازد.

وی می‌افزاید: در این گردهمایی تصویب شد برای مطالعه اسلام شیعی و برنامه‌ریزی و کار روی این طرح، شعبه مستقلی تأسیس شود. مایکل مراحل این پروژه را امور زیر پیشنهاد می‌کند: ۱. جمع‌آوری اطلاعات. ۲. اهداف کوتاه مدت با تبلیغات علیه شیعه و راه‌اندازی آشوبهای بزرگ‌تر شیعه و سنی. ۳. اهداف دراز مدت، پایان کار تشیع با عمل بر اساس اهداف دراز مدت. ۴. اعزام محققان به مناطق شیعه.

وی در ادامه می‌افزاید: ما به این نتیجه رسیدیم که رو در روی مستقیم با شیعه زیان‌بار و امکان پیروزی بسیار کم است. بنابراین، باید به کارهای پشت پرده‌ای روی آورد و به جای اصل قدیمی انگلیسیها «تفرقه بینداز و حکومت کن»، اصل دیگری تحت عنوان «تفرقه بینداز و نابود کن» را پیش گرفت. پس باید افرادی را که با شیعه اختلاف اعتقادی دارند به طور منظم و مستحکم علیه شیعه سازماندهی کرد. باید درباره کافر بودن شیعه نوشت. باید افراد کم‌سواد و بی‌سواد را جمع کرد و آنها را تقویت نمود تا وقتی به مقدار مناسب رسید، جهاد مسلحانه علیه شیعه آغاز شود. درباره عاشورا باید مداحانی به وجود آورد که معرفت عقاید شیعه ندارند. اضافه یا حذف آرایبی در عزاداری که با عقاید شیعه منافات دارد، از روشهای دیگر است. شناسایی و کمک مالی به افرادی از شیعه نیز لازم است که بتوانند با نوشتارهای خود عقاید و مراکز علمی شیعه را هدف قرار دهند، بنیانهای تشیع را منهدم سازند و آن را اختراع مراجع شیعه وانمود کنند. باید عزاداریها به گونه‌ای معرفی شود که جامعه احساس کند تشیع گروهی جاهل و توهم‌پرست است. برای این‌کار باید مداحان، خوب تشویق شوند. این‌گونه، تشیع که یک مذهب دارای قوت منطقی است، تبدیل به مذهب درویشی محض می‌شود و از درون پوک و خالی می‌گردد و در ذهن عوام‌الناس نفرت و در خود شیعه افتراق و پراکندگی گسترش می‌یابد. آنگاه در نهایت باید توسط نیروهای جهادی بر آنها تیر خلاص زد و نابودشان کرد

(روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۸۷/۱۰/۲۵: ش ۱۱/۸۲۴۹). در میان نقشه‌های دشمن دو نقشه از همه مهم‌تر به نظر می‌رسد:

الف. سیاست فرقه‌سازی

ترویج فرقه‌های به ظاهر جذاب ولی در باطن پوچ و توخالی مثل درویشی‌گری محض، از جمله سیاست‌های دشمن است. اصولاً فرقه‌گرایی در دین به وسیله خناسان و وسوسه‌گران شیطان‌صفت درست می‌شود، تا با قطعه قطعه نمودن اعضای جامعه و نابود کردن یکپارچگی مردم بتوانند به سادگی آن را متلاشی کنند. جدا از آسیب‌های سیاسی و اجتماعی که این امر در بر دارد، باید توجه داشت که دسته‌های مختلف نمی‌توانند همگان بر حق باشند، زیرا حق همیشه یکی است و اگر دوگانگی و چندگانگی پیدا شد، بی‌تردید باید پذیرفت که در اموری حق و باطل به مصاف یکدیگر آمده‌اند و در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. این حقیقت در اصل دین نیز حکم فرماید. چنان‌که در روایتی حضرت علی (ع) از نبی مکرم اسلام (ص) نقل می‌کند که فرمود: «سَتَشْرُقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً: فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ هَالِكُونَ وَ الثَّائِرُونَ الَّذِينَ يَمْسِكُونَ بِوَلَايَتِكُمْ وَ يَقْتَسِمُونَ مِنْ عَلِيمِكُمْ وَ لَا يَفْعَلُونَ بِرَأْيِهِمْ؛ ائمت‌م هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل آتش‌اند! اهل نجات آنانی هستند که به ولایت شما [اهل بیت] تمسک کنند و از نور علم شما اقتباس نمایند؛ همانهایی که به رأی خود [خودسرانه] عمل نمی‌کنند» (حرعاملی: ۴۹/۲۷ و نوری: ۲۵۷/۱۷). در روایتی دیگر نیز از امام باقر (ع) به همین مضمون نقل شده است (کلینی: ۲۲۴/۸). بدیهی است راز فرقه‌سازی گشودن راهی به سوی باطل و ایجاد تزلزل در عقاید حقه است.

ب. حره تکفیر

حره تکفیر همیشه به عنوان ابزار مخرب در جوامع دینی وجود داشته است و همیشه وسیله‌ای بُرنده برای جدا کردن عضوی از پیکر اسلام در تاریخ بوده است. متأسفانه این حره آثار سونی نیز بر جای گذاشته است تا بدان‌جا که دومین شخصیت عالم اسلام، یعنی امیرالمؤمنین (ع)، را نیز متهم به کفر نمودند. پس از آن نیز مسائلی چون تکفیر قاریان قرآن، تکفیر قاتلان به مخلوق بودن قرآن و امثال آن

صورت گرفته و بسیاری را به جان هم انداخته است. در سایه شوم این مسائل عده‌ای که هرگز به دنبال حقیقت نبوده‌اند، از آن سوء استفاده کرده‌اند و در رسیدن به اهداف ننگین خود بهره گرفته‌اند. در این زمان نیز این حره در اشکال مدرن، در آیینها و کیشهای دست‌ساخته خود دشمنان، به کار گرفته می‌شود. افراد کم‌سواد و بی‌سوادی که نه از حقایق شیعه و نه از مسائل مذهب خود اطلاع دقیقی دارند، این حره را علیه بزرگ‌ترین فرقه اسلامی به کار می‌گیرند و ناآگاهانه جمعیت عظیمی را با فکر خام خود از پیکره اسلام جدا می‌کنند و گمان می‌کنند به اسلام خدمت کرده‌اند. طبیعی است رشد چنین فکری می‌تواند زمینه برخورد مسلحانه علیه شیعه را فراهم نماید، به خصوص که این گروه‌های تکفیری راه پشتیبانی مالی و فکری استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی همراهی می‌کند.

معرفی شیعه به عنوان گروهی جاهل و توهم‌پرست و اجیر کردن مزدوران قلم به دست که بتوانند عقاید و مراکز علمی شیعه را هدف قرار دهند و بنیانهای آن را منهدم کنند، از همین سیاستهاست. زیرا یکی از عوامل رویگردانی پیروان هر مکتب معرفی نامناسب آن آیین و ایجاد تزلزل در باورهای آنان است. طبیعی است هر سخنی که نیروهای خودی بگویند و یا بنویسند، زودتر از آنکه بخواهیم توجیه معقولی برای آن داشته باشیم و یا احیاناً بطلان آن را ثابت کنیم، تأثیر خواهد گذاشت باید توجه داشت که یکی از بهانه‌های گروه‌های تکفیری به اصطلاح بدعت است. لذا شیعه برای خلع سلاح کردن آنان باید از هر نوع غلو، افراط و تفریط، تغییر و تبدیل پرهیز کند. همچنین بر جوامع شیعی لازم است ضمن انجام کارهای فرهنگی و پاسخگویی مناسب از آنچه موجب سوق دادن بیشتر خصم به سوی این دستاویزها می‌شود دوری کنند.

۲. حاکمیت ارزشهای اخلاقی

دشمن بر این باور است که آنچه تاکنون مایه اختلاف بین شیعه و سنی بوده کافی نیست و باید بیشتر و شدیدتر شود. دشمن می‌خواهد با شعله‌ورتر کردن آتش کینه میان این دو فرقه بزرگ اسلامی آشوبهای بزرگ‌تری را راه‌اندازی کند تا به اهداف خود برسد؛ ضمن آنکه ممکن است با هر دو طرف اظهار دوستی نماید و در واقع به دشمنی با هر دو ادامه دهد.

به طور کلی، یکی از جمله عواملی که می‌تواند سلامت، امنیت و انسجام جامعه را بر هم بزند و دشمن را در رسیدن به اهداف شومش یاری کند، تحریک عصبیتهای قومی و مذهبی است. البته عصبیت به معنای دوستی قوم و ملت و سرزمین نیست. امام سجاد(ع) در تفسیر عصبیت می‌فرماید: «الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا، أَنْ يُرَى الرَّجُلُ شِرَارًا قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعَيِّنَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ» (کلینی: ۳۰۸/۲)؛ تعصبی که موجب گناه است این است که کسی بدی قوم خویش را بهتر از خوبی قوم دیگری بداند، اما اینکه کسی قومش را دوست بدارد عصبیت نیست. عصبیت آن است که قومش را بر انجام دادن ظلم یاری کند» (کلینی: ۳۰۸/۲).

در آیه «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَ يُزَيِّقَ بَعْضَكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ» (انعام: ۶۵)، جمله «أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا»، به عصبیت تفسیر شده است (مجلسی ۱۴۰۴: ۲۰۵/۹). در حقیقت، رویکرد عصبیت در اقوام، خود زمینه عذاب الهی در همین دنیاست، چرا که موجب خذلان و ذلت جوامع و مردم خواهد شد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که هر تعصب و عصبیت نکوهیده نیست و آنچه مذموم است تعصب بی‌جاست. امیرالمؤمنین(ع) در خطبه معروف قاصعه می‌فرماید: «وَ أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مَثْرَفَةِ الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا الْأَثَارَ مَوَاقِعَ النِّعَمِ فَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ، فَإِنْ كَانَ لِأَبَدٍ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَنكَارِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَ الثُّجْدَاءُ مِنْ بِيَوَاتِ الْقُرْبِ... (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲)؛ سرمایه‌داران فساد زده امتها برای داشتن نعمتهای فراوان تعصب ورزیدند و گفتند: ما صاحبان فرزندان و اموال فراوانیم و هرگز عذاب نخواهیم شد. پس اگر ناچار به تعصب ورزیدن هستید، برای اخلاق پسندیده، افعال نیکو و کارهای خوب تعصب داشته باشید؛ همان افعال و کرداری که انسانهای با شخصیت و شجاعان خاندان عرب در آن پیشی می‌گرفتند.»

۳. آگاهی به زمان

تغییر و تحول در تصمیم‌گیریها و تبدیل اصول مطابق اهداف خود، یکی از راهکارهای دشمن در رسیدن به هدف است. به خوبی مشاهده می‌شود که دشمن در

نقشه‌های خود جایگزینی اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» را با اصل «تفرقه بینداز و نابود کن» پیشنهاد می‌کند. استعمار پیر انگلیس در گذشته با ایجاد تفرقه توانست مدتهای مدیدی بر جوامع اسلامی سلطه یابد، مردم را به اختلافات مشغول کند و در اثر عدم انسجام لازم ممالک اسلامی را مانند گوشت قربانی تکه تکه سازد و خود حکومت نماید. اکنون شیطان بزرگ گامی فراتر نهاده و در اندیشه نابودی کامل شیعه است. باید توجه داشت که پیشوایان دین ما را به شناخت زمان دعوت کرده‌اند. تا در هر برهه‌ای براساس مقتضیات زمان تصمیم‌گیری کنیم. امام صادق(ع) می‌فرماید: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا يَهْجُمُ عَلَيْهِ الْوَلَوَائِسُ» (کلینی: ۲۶۷)؛ کسی که آگاه به زمان باشد، پیچیدگیهای امور و مشکلات بر وی هجوم نخواهد کرد» (کلینی: ۲۶ / ۱). متأسفانه دشمن بیش از ما به این اصل عمل کرده و با شناخت زمان به پیش می‌رود و ما بدون توجه به زمان، قلم می‌زنیم و عمل می‌کنیم.

۲. تأمین نیرو

دشمن در طرحهای خود به ساماندهی افرادی که با شیعه اختلاف اعتقادی دارند می‌اندیشد. طبیعی است منظور از شیعه در اینجا شیعه دوازده امامی است که به نوعی با بقیه فرق اختلاف فکری دارند. شیعه با فرقه‌های اهل سنت به لحاظ اعتقادی و اصل مسئله امامت و ولایت، با زیدیه به لحاظ امامان بعد از امام حسین(ع)، با اسماعیلیه به خاطر امامت بعد از امام صادق(ع) و باطن‌گرایی اختلاف دارد و طبعاً همه این فرقه در مسئله مهدویت با شیعه امامیه اختلاف نظر عمده دارند. این اختلافات زمینه هجمه فکری را فراهم می‌کند.

طبیعی است که سیاست رضوی(ع) در برخورد با ارباب آرای برون دینی چون یهود، نصارا، مجوس، صابین، و حتی ثنویین، و نیز فرقه‌های درون دینی و درون مذهبی، الگویی بسیار مناسب در برخورد با دیگر فرق خواهد بود. افزون بر آن، باید به موازات حرکت و تلاش دشمن به تربیت و تأمین نیروهای پاسخگو نیز پردازیم، چنان‌که امام صادق(ع) در عصر علمی خود و در مدارس علمی خویش چنین نمود و عده‌ای را برای فقه، اصول و تفسیر و بعضی را برای فلسفه و کلام پرورش داد (مجمع جهانی اهل‌البیت ۱۴۲۲: ۱۳۲/۸).

۵. تدوین منشور انسجام

افزون بر همه آنچه گفته آمد، به نظر می‌رسد برای رسیدن به انسجام لازم، و پیش از آنکه از توده و عموم مردم بخواهیم این امر را رعایت کنند، ضرورت دارد تا خواص منشوری جامع را برای انسجام تدوین نمایند و آن را به امضای گروه‌های مختلف برسانند. البته در مناطقی که ترکیب جمعیتی ترکیبی از شیعه و سنی و غیره است، از جمله لبنان، عراق، کویت، بحرین و پاکستان، افغانستان و نیز بخشهایی از ایران، و طبعاً زمینه تفرقه و دوگانگی بیشتر است، این امر بیش از مناطق دیگر احساس می‌شود. به خصوص اگر در کنار اختلاف مذهبی، اختلاف دیگری چون دوگانه بودن زبان و تعدد قومیت نیز وجود داشته باشد، ضرورت این امر دو چندان خواهد بود.

کتابنامه

۱. امام علی بن ابی‌طالب (ع)، نهج البلاغه، دارالهجره، قم.
۲. ابن ابی‌الحدید معتزلی، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، کتابخانه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ق.
۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی‌طالب، انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹.
۴. ابن منظور مصری، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۱، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ق.
۵. اربلی، علی بن عبّاس، کشف الغمّة فی معرفة الاثمة، دارالکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۶. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی‌تا.
۷. بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، (انگلیسی - فرانسه - فارسی)، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، انتشارات کیهان، ج ۲، ۱۳۷۰.
۸. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۲ق.
۹. حرّعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل‌البیت لأحیاء التراث، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۰. حرّعاملی، محمدبن‌الحسن، أهل‌الآمل، تحقیق سیداحمد حسینی، مکتبه الاندلس، بغداد، بی‌تا.
۱۱. حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، نهج‌الحق و کشف‌الصدق، مؤسسه دارالهجره، قم، ۱۴۰۷ق.
۱۲. دشتی، محمد و سیدمحمدکاظم محمدی، المعجم المفهرس لألفاظ نهج‌البلاغه، ج ۱، انتشارات مشهور، ۱۳۸۰.
۱۳. روزنامه جمهوری اسلامی، سال بیست و نهم، ۱۳۸۶/۱۰/۲۵، شماره ۸۲۴۹، ص ۱۱.
۱۴. سیوطی، عبد‌الرحمن بن ابی بکر السیوطی، تحقیق محمد محی‌الدین عبد‌الحمید، ج ۱، مصر، ۱۳۷۱ق.
۱۵. شوشتری، قاضی نورالله، الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، تهران، نهضت، ۱۳۶۷.
۱۶. صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار‌الرضا (ج)، رضا مشهدی، ج ۲، قم، ۱۳۶۵.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ‌الأمم و الملوک، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.

٢٠. عسكري، سيد مرتضى، معالم المدرستين، بيروت، مؤسسة النعمان، ١٤١٠ق.
٢١. عطاردى، عزيز الله، مسند الامام الرضا(ع)، المؤتمر العالمى للامام الرضا، ١٤٠٦ق.
٢٢. غازى، داوود بن سليمان بن يوسف، مسند الرضا(ع)، تحقيق سيد محمد حماد حسيني جلالى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ١٤١٨ق.
٢٣. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين.
٢٤. فضل الله، سيد محمد حسين، من وحى القرآن، بيروت، دارالملاك للطباعة والنشر، ١٤١٩ق.
٢٥. قاشقندى [قشقندى]، احمد بن على، صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء، تحقيق يوسف على طويل، دمشق، دارالفكر، ج١، ١٩٨٧م.
٢٦. كلينى (محمد بن يعقوب)، كافي، تهران، دارالكتب الاسلامية.
٢٧. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٤ق.
٢٨. مرتضى عاملى، جعفر، الحياة السياسية للامام الرضا(ع) دراسة وتحليل، جامعة مدرسين حوزة علمية قم، ١٤٠٣ق.
٢٩. نورى، حسن، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤٠٨ق.
٣٠. CD مكتبة الشاملة، الإصدار الاول.